



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۲۹ فروردین ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت سوم: ملاک سیادت - ادله مشهور - دلیل اول و دوم

مصادف با: ۱ شعبان ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۹۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

جهت ثالثه درباره ملاک و مناط سیادت است. عرض شد دو قول در این مسأله وجود دارد؛ یکی قول مشهور و یکی هم قولی که به سید مرتضی نسبت داده شده است. مشهور معتقدند سیادت فقط با انتساب به هاشم به سبب ابوة حاصل می شود. اما قول منسوب به سید مرتضی این است که انتساب به هاشم بالأُم نیز مشمول عنوان سیادت هست. صاحب حدائق ریشه این نزاع و اختلاف را با ذکر عبارتی از سید مرتضی در این مسأله قرار داد که آیا «وَلَدُ الْبِنْتِ وَلَدٌ حَقِيقَةٌ أَمْ لَا». اینکه پسر دختر، پسر محسوب می شود یا خیر؟

پس از بررسی معلوم شد که این دو مسأله کاملاً از هم متفاوت هستند؛ اگر کسی قائل شود که «وَلَدُ الْبِنْتِ لَمْ یَكُنْ وَلِداً حَقِيقَةً»، اینطور نیست که در آن مسأله قائل به این شود که سیادت از طریق اُم نیز حاصل می شود. این دو مسأله کاملاً از هم جدا هستند؛ لذا عرض شد کثیری از کسانی که معتقدند «وَلَدُ الْبِنْتِ وَلَدٌ حَقِيقَةٌ»، یعنی پسر دختر هم پسر شخص محسوب می شود، در عین حال در مسأله سیادت همانند مشهور معتقدند سیادت با انتساب به هاشم فقط از طریق پدر حاصل می شود. لذا اگر کسی مادرش منتسب به هاشم باشد ولی پدرش منتسب نباشد، سید محسوب نمی شود و آثار خاصی که در باب خمس برای سید بار شده، شامل او نمی شود. علی ای حال این اجمالی از بحث جلسه گذشته بود. باید ادله را هم بررسی کنیم.

### ادله مشهور

برای قول مشهور، به چند وجه استدلال شده است.

### دلیل اول

وجه اول، اجماعی است که مؤید و معتضد به تسالم یا شهرت فتوائیه و عملیه است. برخی در این مسأله ادعای اجماع کرده اند و گفته اند این اجماعی است که سیادت فقط با انتساب به هاشم بالأبوة حاصل می شود. این اجماع اگر منقول هم باشد، چون معتضد و مؤید به تسالم و شهرت فتوایی و عملی است، می تواند قابل اعتماد باشد. چون اجماع منقول به تنهایی یا تسالم و شهرت به تنهایی نمی توانند دلیلیت داشته باشند. اما اگر اینها ضمیمه شوند [چنانچه شیخ در رسائل فرموده] می تواند به عنوان یک دلیل در این مسأله مورد استناد واقع شود.

## دلیل دوم

دلیل دوم، روایتی است که حماد بن عیسی عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح ابالحسن الاول، در یک حدیث نسبتاً طولانی نقل کرده است. این روایت قبلاً به مناسبت‌های مختلف خوانده شد؛ روایت طولانی است ولی ما آن قسمتی از روایت که شاهد بحث است را نقل می‌کنیم. در این روایت آمده: «وَمَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَأَبُوهُ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ - فَإِنَّ الصَّدَقَاتِ تَحِلُّ لَهُ وَكَأَنَّهُ مِنَ الْخُمْسِ شَيْءٌ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ»<sup>۱</sup>.

در این روایت چنین آمده: کسی که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش از سایر تیره‌های قریش باشد، صدقات برای او حلال است ولی از خمس هیچ چیزی به او تعلق نمی‌گیرد.

این روایت خیلی صریح و روشن دلالت می‌کند بر اینکه استحقاق خمس تنها به سبب انتساب به هاشم آن هم از طریق پدر حاصل می‌شود.

اما از نظر سند هم درست است که مرسله است ولی چون مرسل، حماد بن عیسی است و او از اصحاب اجماع است، لذا ارسال لطمه‌ای به روایت نمی‌زند. به علاوه، مشایخ از حماد بن عیسی نقل روایت کرده‌اند و خود نقل مشایخ ثقات، دلیل بر توثیق است. اگر مشایخ ثقات از کسی چیزی نقل کنند، دال بر آن است که این شخص ثقة است. به علاوه، خود این روایت مورد عمل اصحاب قرار گرفته و روایاتی که مورد عمل اصحاب شود ولو ضعف سندی هم داشته باشد، اما این ضعف با عمل اصحاب جبران می‌شود. لذا از نظر سندی مشکلی در این روایت نیست و دلالت آن بسیار واضح و روشن است.

سؤال:

استاد: هاشم یک فرزند ذکور به نام عبدالمطلب داشته است. عبدالمطلب یازده یا دوازده فرزند پسر داشته است که برخی از آن‌ها از دنیا رفتند؛ یعنی نسلی از آن‌ها شکل نگرفت ولی برخی از آن‌ها باقی ماندند؛ عقیل، حارث، لَهَب، عَبَّاس، این‌ها فرزندان عبدالمطلب هستند. لذا تصریح کرده‌اند که انتساب به هاشم از طریق هر یک از فرزندان عبدالمطلب باشد، برای عنوان سیادت و ترتب احکام، کفایت می‌کند. عبارت مرحوم سید را هم در جلسه قبل خواندیم: «لا فرق بین أن یکون عباسياً و علویاً و فاطمياً». حتی برخی به مرحوم سید اشکال کرده‌اند که چرا فقط این‌ها را گفته است؛ غیر این‌ها هم هستند؛ مثل حارثی و عقیلی.

سؤال این است که چرا منتسبین به هاشم یا عبدالمطلب این ویژگی را پیدا کرده‌اند؟ مسأله سیادت و مهتری و آقایی، به خاطر ویژگی‌های شخصیتی هاشم، قبل از بعثت پیامبر و قبل از ولادت پیامبر مطرح بوده است. تلقی عموم این است که سید فقط از ذریه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا(س) آن هم از طریق پیامبر است و این ملاک سیادت است، در حالی که چنین نیست. در بین ایرانی‌ها و شیعیان، بیشتر این تلقی است که ذریه پیامبر، سیادت دارند. لذا برخی گفته‌اند که خود این دلیل بر آن است که سیادت از طریق ام نیز حاصل می‌شود. این اشکالی است که بعداً جواب آن را خواهیم داد. ولی مسأله سیادت هاشم یا عبدالمطلب قبل از پیامبر مطرح بوده؛ این‌ها به دلایل شخصیتی و برخی خصلت‌هایی که داشتند، مثلاً اهل بذل و

<sup>۱</sup>. کافی، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۱۳، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۸.

بخشش بودند، کلیددار کعبه بودند، مهمان نواز بودند، بین مردم محترم بودند. مجموعه این موارد، مزیتی برای آن‌ها فراهم کرده بود و عنوان «سید» را به آن‌ها می‌گفتند. این در مورد پیامبر یک خصوصیتی ایجاد کرده و به خاطر اهمیتی که به شأن پیامبر و خانواده پیامبر وجود داشته یک سری احکامی هم بر این مترتب شده است، به عبارت دیگر این یک واقعیت موجود در آن زمان بوده که این هم فلسفه‌اش می‌تواند این باشد که تکریم شرفاء و سادات برای دیگران پندآموزی دارد. و وجه آن این است که چون این نسل، یک نسل پاک و پاکیزه بودند، برای اینکه این نسل در امتداد زمان و در امتداد تاریخ، برجسته باشند و تکریم آن‌ها، تکریم پیامبر و جدّ پیامبر باشد و یک خانواده‌ای باشند که مورد توجه و احترام هستند، یک سری حقوقی برای این‌ها قرار داده شده و زکات و صدقات را برای این‌ها حرام کرده‌اند.

سؤال:

استاد: این‌ها مشرک نبودند؛ نه عبدالمطلب و نه هاشم، هیچ کدام مشرک نبودند. در گزارشات تاریخی آمده که این‌ها موحد بودند و هیچ‌گاه بت نمی‌پرستند. آن زمان هنوز اسلام نیامده بود، اما موحد بودند و از دین ابراهیم حنیف تبعیت می‌کردند.

سؤال:

استاد: ممکن است خیلی‌ها این ویژگی‌ها داشتند، اما آن چیزی که ما را وادار کرده که در این‌جا این بحث را داشته باشیم، این است که این عنوان در ادله ما وارد شده است. کاری نداریم که چه کسی آقایی و سروری و مهمان نوازی داشته و اهل بذل و بخشش بوده؛ پیامبران هم این چنین بودند؛ حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت ابراهیم. ما نفیاً و اثباتاً با آن موضوع در رابطه با دیگران کار نداریم؛ عمده این است که در ادله و روایات، احکامی بر عنوان هاشمی و مطلبی بار شده است. به خاطر همین است که ما نسبت به موضوع سیادت در فقه، یک حساسیت داریم. اگر این ادله نبود، این مسأله و این واقعیت مثل خیلی از واقعیت‌های دیگر و سجایا و محاسن اخلاقی که برخی از مردم داشتند، به عنوان یک فضیلت قابل نقل و ترویج بود. مثلاً حاتم طایی اهل بذل و بخشش بود و این یک فضیلت و ارزش است ولی ما کاری با این جهت نداریم که او چنین بوده است. آن چیزی که ما را به این وادی کشانده، این است که در برخی روایات این عنوان، موضوع برای یک سری احکام قرار گرفته است.

سؤال:

استاد: این همان تلقی نادرست است که در بین ما ایرانی‌ها شکل گرفته است. مسأله سیادت هم از طریق امیرالمؤمنین (ع) ثابت می‌شود و نه از طریق فاطمه زهرا (س). ابوطالب، عباس، این‌ها از سادات هستند. لذا به همان ملاکی که پیامبر به خاطر انتسابش به هاشم به عنوان سیادت شناخته می‌شود، امیرالمؤمنین هم همین طور، فرزندان عباس، فرزندان عقیل، این‌ها هم همین طور.

سؤال:

استاد: مسأله ولد البنت ولد ربطی به این ندارد. ما می‌گوییم امام حسن و امام حسین اولاد پیامبر هستند. یعنی با اینکه فرزند دختر پیامبر هستند اما در عین حال فرزند پیامبر محسوب می‌شوند. چون هم از نظر لغت و هم از نظر عرف و هم از نظر طبیعت حال و هم از نظر برخی احکام شرعی، صدق ولد بر ولد البنت صحیح است. بله، این‌ها عترت پیامبر هستند؛

عترت پیامبر، الگو هستند. یکی از آن دو شیء گرانبها هستند که پیامبر آن را برای بعد از خودش قرار داده است. اما این چه ارتباطی به سیادت دارد؟ فرزندان عباس جزء عترت پیامبر نیستند ولی سید هستند. فرزندان عقیل جزء عترت پیامبر نیستند ولی سید محسوب می‌شوند. یعنی استحقاق خمس را دارند. استحقاق خمس برای یک عده خاصی است و یک شرایطی باید داشته باشند. مهم‌ترین ملاک آن، مسأله سیادت است [طبق نظر مشهور].

سؤال:

استاد: چرا فقط منتسبین به هاشم از طریق پدر، سید هستند؟ یک وقت شما مطالبه دلیل می‌کنید که چرا فقط منتسبین به هاشم از طریق پدر، سید هستند و مستحق خمس هستند و منتسبین به هاشم از طریق مادر، مستحق خمس نیستند و سید محسوب نمی‌شوند، این چیزی است که باید در لابلای ادله جستجو کرد.

سؤال:

استاد: مسأله ایمان، فسق، فجور، این‌ها یک بحث دیگر است. الان بحث بر سر این است که یک عشیره و یک طائفه صرف نظر از اینکه این‌ها آدم‌های خوبی هستند یا بد، فاسق‌اند یا عادل، عنوان سیادت بر آنها منطبق می‌شود یا نه؟ باید دلیل این را بدانیم که چرا عنوان سیادت از این جهت که موضوع برای برخی احکام است، بر اینها فقط منطبق می‌شود؟ می‌گوییم اولاً اجماع داریم؛ دوم اینکه روایت معتبر داریم که می‌گوید کسی که از مادر انتساب به هاشم پیدا کند، نمی‌تواند خمس بگیرد. دلیل دیگری هم داریم که عرض خواهیم کرد. اگر برای سادات یک حکم خاصی در شریعت قرار داده شده، معنایش نفی سیادت و آقایی و سروری برای دیگران نیست. در روایات ما برای مطلق افراد بخشنده یک حکمی را قرار نداده، بلکه فقط برای عنوان منتسبین به هاشم من طریق الأب، یک احکامی قرار داده است. شما می‌گویید مگر این‌ها خونشان رنگین‌تر است؟ آیا این حکم تبعیض‌آمیز نیست؟ این‌ها را قبلاً گفته‌ام و الان هم تکرار می‌کنم؛ اساس این مسأله آن است که این‌ها به نوعی به پیامبر یا پدر پیامبر منسوب می‌شوند؛ از یک شجره طیبه‌ای ناشی شده‌اند. اگر در یک شهری یک آدم خوشنام و پاک زندگی کند و به فضیلت شهرت داشته باشد، وقتی از دنیا برود فرزندان او هر چند انسان‌های ناشایست باشند اما مورد احترام مردم هستند و مردم آن‌ها را تکریم می‌کنند. چون پدر مورد احترام بوده و لذا مردم به خاطر پدر حتی فرزند ناشایست او را احترام می‌کنند. این یک امر عرفی در بین مردم است. این به خاطر عظمت شأن پدر پیامبر و جد پیامبر است و یک تقدیری است از او که چنین فرزندی را تحویل جامعه داده، برای نسل و ذریه او یک تکریم خاصی قرار داده‌اند. این‌ها نه به خاطر این است که خود این‌ها افراد خوبی هستند؛ حتی در بین آن‌ها افراد بد هم پیدا می‌شود. ولی به احترام پیامبر یا به احترام عبدالمطلب، می‌گویند تکریمی نسبت به این‌ها شود. این تکریم و بزرگداشت نسبت به نسل هاشم و ذریه پیامبر، در واقع تکریم اوست. «المرء یحفظ فی وُلده»، معنایش این است که احترامی که به شخص هست، این احترام در مورد فرزندش هم هست. فلسفه این احترام چیست؟ اگر پیامبر یا هاشم یا عبدالمطلب دارای آن خصلت‌ها بودند، چرا باید بعد از هزار و چند صد سال هنوز فرزندان او را احترام کنیم؟ چون این احترام پیامبر است. اینکه مردم نشانه‌های پیامبر را به یاد آورند، خود جریان نسل در امتداد تاریخ، یادآوری کننده خود پیامبر است. به نظر من یکی از راه‌های تکریم پیامبر و حضور پیامبر و یادآوری آن شخصیت در متن زندگی روزانه بشر در طول تاریخ همین

است. همین که نسل به نسل این منتقل شود که یک احترامی به سادات می‌گذارند؛ خیلی‌ها به هیچ وجه خودشان را بر سادات مقدم نمی‌کنند. این یک اعتقاد است. وقتی این اعتقاد عملی می‌شود، در واقع تکریم این شخص خاص نیست. همه می‌گویند که این تکریم به خاطر جدّ شماست. خود حضور این شخصیت در متن زندگی، آثار مختلف دارد. یعنی این یک نوع تکریم فضیلت‌های پیامبر است. چون در ذهن می‌آید آن آدم که بود که بعد از هزار سال ما باید به نسل او احترام بگذاریم؟ این باعث می‌شود که ذهن ما به طرف آن فضیلت‌ها برود. خود این آموزنده است.

این‌ها کارهایی است که شکل آن احترام به این شخص است ولی محتوای آن یک محتوای بسیار آموزنده و مهم است که آن شخصیت چه عظمتی داشته که به خاطر آن بعد از این همه سال، ما باید نسل سوام او را مثلاً احترام کنیم. این‌ها می‌تواند حکمت این احکام باشد. این یک تلاشی است برای توجه دادن ذهن انسان‌ها به سوی کانون آن فضیلت‌ها که هر چه هست از اوست. یعنی گویا خواسته از ذهن‌ها فراموش نشود. این یک روش بسیار ظریف و دقیق است برای حضور دائمی پیامبر در عرصه و متن زندگی ما. درست است که ما هر روز در نمازها نام پیامبر(ص) را می‌بریم؛ این یک بعد است. اما اینکه ما می‌بینیم صلوات بر پیامبر(ص) و خیلی از کارهای دیگر سفارش می‌شود، برای این است که این پیوندها با آن الگو و اسوه قطع نشود و روز به روز قوی‌تر شود. ما اصل را فراموش می‌کنیم و به فرع می‌چسبیم. به جای اینکه این امور ما را متوجه آن نقطه و آن کانون کند، فقط به شکل و ظاهر بسنده می‌کنیم. با قرآن و نماز و بسیاری از مناسک دیگر هم همین کار می‌کنیم. به هر حال این مسأله قابل دفاع هست؛ اینکه نسبت به سادات یک تکریم خاصی در نظر گرفته شود و آن هم با این هدف، این هم عرفی و هم عقلایی است و هم هدف دارد.

سؤال:

استاد: عرض شد که مسأله سیادت با مسأله امامت گره نخورده است. برخی از این احکام مثل اختصاص خمس به این‌ها یا اولویت این‌ها در اخذ خمس، برای همین است. بحث ایجاد یک طبقه ممتاز و ویژه در بین طبقات اجتماعی و یک خانواده خاص و برتر نیست. بحث این است که این تکریم و بزرگداشت یک ضمانت اجرایی داشته باشد و صرفاً یک توصیه اخلاقی نباشد، برخی از احکام در این رابطه جعل شده است. من فکر می‌کنم مجموعاً این امور می‌تواند به اندازه کافی دفاعی در برابر این سؤال باشد که چرا یک چنین مزیت‌هایی برای ذریه و نسل عبدالمطلب یا هاشم قرار داده شده است.

«الحمد لله رب العالمین»